



نموده و باتغییر رأی مزبور رسیدگی به ادعای اشخاص حقیقی یا حقوقی رانسبت به اموالی که دادگاههای انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده‌اند، در صلاحیت دادگاههای انقلاب تشخیص می‌دهد. بنابراین رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که باین نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق باموازین قانونی است. این رأی برطبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

۱- مفاد رأی شماره ۵۷۵-۱۳۷۱/۱۲/۲۹ مندرج در روزنامه رسمی شماره ۱۳۷۹۹-۱۳۷۱/۵/۵ چنین است:

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور: دعوی مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به اموالی که باحکم دادگاه انقلاب اسلامی مصادره شده از جمله دعاوی حقوقی میباشد که رسیدگی آن در صلاحیت خاصه دادگاه های عمومی حقوقی است و دادگاههای انقلاب اسلامی براساس حکم قطعی دادگاههای حقوقی که بر مالکیت مدعی صادر شود مستنداً به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قانون نحوه اجرای آن مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ در مورد رد مال بصاحب آن اقدام می‌نمایند، بنابراین آراء شعب ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ دیوان عالی کشور که رسیدگی به دعوی مالکیت اشخاص رادر صلاحیت دادگاههای حقوقی تشخیص نموده‌اند، صحیح و منطبق باموازین قانونی است.

این رأی برطبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

دادگاههای انقلاب اسلامی که به فرمان مبارک امام راحل رضوان الله تعالی علیه و مصوبه بیست و هفتم خردادماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب تشکیل شده‌اند، برطبق اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تحت نظارت دیوان عالی کشور به جرایمی که در اصل چهل و نهم قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاههای انقلاب مصوب یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی معین شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع صلاحیت ذاتی است.

احکام صادره از دادگاههای انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب واجد جنبه حقوقی هم می‌باشد و اموال نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به این اموال عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارائی نامشروع محکوم علیه باشد رسیدگی آن برحسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با دادگاه صادرکننده حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعای تشخیص دهد برطبق ذیل اصل چهل و نهم قانون اساسی مال رابه صاحبش رد می‌کند و الا به بیت المال می‌دهد. بنابه مراتب مزبوره هیئت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور براساس ذیل ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۷ تیرماه ۱۳۲۸ در رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵ - ۷۱/۲/۲۹ (۱) تجدید نظر

تجزیه و تحلیل

ماده ۳۲۵

قانون مجازات اسلامی

مبحث اول - کلیات

برای ورود به مطلب و تجزیه و تحلیل قضیه، ابتدایه متن ماده ۳۲۵ قانون مجازات اسلامی می پردازیم: « هرکس به روی شخصی سلاح بکشد یا سگی را به سوی او برانگیزد و یا هرکار دیگری که موجب هراس او گردد، انجام دهد، مانند:

فریاد کشیدن، یا انفجار صوتی که باعث وحشت می شود و بر اثر این ارباب آن شخص بمیرد؛ اگر این عمل نوعاً کشنده باشد و یا به قصد قتل انجام شود، (گرچه نوعاً کشنده نباشد) قتل عمد محسوب شده و موجب قصاص است و اگر این عمل نه نوعاً کشنده باشد و نه بقصد قتل انجام بگیرد، قتل شبه عمد محسوب شده و دیده آن برعهده قاتل است.»

از مفهوم ماده استنباط می شود که وسیله قتل، استثناء عمل یا فعلی است غیر مکانیکی و غیر جسمی که بر جسم، تن، اندام، امعاء و احشاء آسیبی نمی رساند بلکه روان و جان یا به عبارت کلی ترویح و روان شخص از آن متاثر شده و بر اثر تأثیر یا تألم حاصله مرگ یبار می آید.

مرگ در اصطلاح پزشکی قانونی: توقف کامل و بی بازگشت اعمال حیاتی است^(۱) ابتدای قلب از حرکت و طپش بازمی ایستد و بعد تنفس قطع می شود، آنگاه مغز از کار می افتد. مرگ جنایی یا قتل، بر اثر برخورد عوامل فیزیکی، مکانیکی، شیمیایی و گاهی روانی با جسم انسان و گاه روان پدید می آید که معمولاً شامل اعمالی مانند ضرب

مقدمه:

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، باب اول از کتاب سوم ربه قصاص نفس اختصاص داده و ماده ۲۰۴ این قانون، قتل ربه سه نوع تقسیم نموده است: عمد، شبه عمد و خطا.

ماده ۲۰۶ در سه بند شرایط و ارکان مادی قتل عمد را بیان کرده و بالاخره ماده ۲۹۵ کتاب چهارم که به دیات اختصاص یافته، در مقام بیان موارد پرداخت دیه، قتل خطائی محض و قتل شبه عمد را تعریف و توصیف و ارکان تشکیل دهنده آنها را بیان نموده است. همچنین باب پنجم، مبحث موجبات ضمان، در ماده ۳۲۵ به بیان مواردی از قتل عمد و شبه عمد پرداخته که در قانونگزاری، سابقه تعیین و تدوین نداشته و با ضوابط و اصولی که از منابع اصلی جزایی بخصوص حقوق فرانسه الهام می گیرد، سازگاری ندارد. موضوع این تحقیق بررسی این نوع قتل است که به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم.

هرگاه هراس و وحشت نوعاً کشنده باشد، اگرچه فاعل قصد قتل نداشته باشد قتل عمد محسوب میشود.

رضا فرج اللهی

قاضی دیوان عالی کشور



مبحث سوم - عنصر معنوی قتل عمد.

ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی،
عناصر یا ارکان عمد را در سه بند بیان
کرده است:

الف) در مواردی که قاتل با انجام
کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد
یا افرادی غیر معین از یک جمع را دارد،
خواه آن کار نوعاً کشتنده باشد خواه
نباشد، ولی در عمل سبب قتل شود که به
"قصد نتیجه" تعبیر شده است.

ب) مواردی که قاتل عمداً
کاری انجام دهد که نوعاً کشتنده باشد،
هر چند قصد کشتن شخص را نداشته
باشد که به "قصد فعل" تفسیر شده
و در اینجا بحث در قتاله بودن آلت قتل
میشود که رویه قضائی آنرا به سه نوع
تقسیم کرده است.

۱- قتاله بودن به اعتبار ذات
و ماهیت وسیله بکار برده شده، مانند
سلاح گرم.

۲- قتاله بودن به اعتبار موضع
اصابت، مانند زدن ضربه به قلب یا مغز یا
سایر جاهای حساس بدن.

۳- قتاله بودن به اعتبار وضعیت
جسمانی و مزاجی مجنی علیه، مثل
ایستادن مقتول کودک شیرخوار
یا پیرفروتنی باشد که بایک ضربه مشت
یا چوب یاسنگ دردم فوت شود.

ج) مواردی که قاتل قصد کشتن
را ندارد و کاری که انجام می دهد نوعاً
کشتنده نیست ولی نسبت به فردی،
بر اثر بیماری، پیری، ناتوانی، کودکی
و امثال آنها، نوعاً کشتنده بوده و قاتل نیز به
تأثیر آن آگاه باشد که مورد سوم، موارد
بالا را شامل میشود.

اینک به متن ماده ۳۲۵ برمی گردیم
و به مقایسه شرایط آن با ماده ۲۰۶ قانون
مجازات اسلامی می پردازیم.

همانطور که ملاحظه میشود عواملی

۲- فعل قاتل: جزء دوم شرط مادی
قتل فعل فاعل یا به تعبیر دیگر کار قاتل
است. علمای حقوق جزا برای فعل
کامل شرایطی قائل شده اند که ذیلاً
آنها را یادآور می شویم.

فعل باید مادی باشد، یعنی عملی
باشد که در عالم ماده و از نظر فیزیکی
قادر به سلب حیات از انسان باشد، مانند
زدن، بریدن، دریدن، خوراندن،
سوزاندن و امثال آنها. البته ترک فعل
در قانون مجازات اسلامی به عنوان یکی
از عناصر یا شرایط مادی قتل ذکر شده که
چون خارج از بحث ما است و از
مستثنیات است، بحث درباره آنرا به
جای دیگر و مقال دیگر واگذار می کنیم.
فقهاء عظام نیز چنین عواملی
را در کتب خود ذکر کرده اند که به بیان
شما می پردازیم.

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه
میفرماید، عمد با مباشرت قاتل محقق
میشود، مانند بریدن، خفه کردن یا دست
یا زدن با شمشیر یا کاربرد به محل های
حساس و مانند آن (۲).

در روایتی نقل شده که زدن با اشیاء
برنده، سنگ، عصا و یا چوب دستی
فعل کشتنده است و در روایت مرسلی
زدن با تبر، شمشیر، کارد و یاسنگ که
موجب مرگ شود چه به قصد قتل
و یا بدون قصد آن، در صورتی که نوعاً
کشتنده باشد از عوامل یا شرایط مادی
قتل بحساب آمده است. (۳)

شهید ثانی نیز از ابزار مادی (فیزیکی
یا شیمیایی) که موجب مرگ میشوند
یاد کرده است. (۴)

و جرح، صدمات بدنی، مسموم کردن
خفه کردن و کلیه وسائل و عواملی است
که با دست و سر و سایر اندام ها و حتی
دندان و یا بکار گرفتن لوازم و آلات
و ابزار دیگر، موجب سلب حیات از
انسان میشود. این ماده با الهام از فقه
پویای شیعه، عامل جدیدی را ذکر نموده
که در ردیف عوامل دیگر موجب سلب
حیات از انسان میشود، که بر حسب
قصد مرتکب یا نوع عمل، قتل عمد
یا شبه عمد از آن ناشی می شود.

اینک برای تبیین ارکان و عناصر
تشکیل دهنده این نوع جرم ابتدا
عنصر مادی قتل را با توجه به اصول کلی
بیان می کنیم.

مبحث دوم - عنصر مادی قتل عمد:

شرط مادی قتل متشکل از دو
جزء است: وجود شخص زنده، فعل
قاتل.

۱- وجود شخص زنده: گفته شد که
قتل سلب حیات از انسان زنده است،
پس لازمه سلب حیات وجود شخص
زنده است. حیات انسانی دارای مبدأ
و فرجامی است که با تولد آغاز و به مرگ
منتهی می شود، بنابراین از بین بردن
جنین بر حسب این تعریف، هر چند روح
در آن دمیده شده باشد، قتل عمدی
محسوب نگردیده، بلکه صرفاً عنوان
سقط جنین را داراست. در اینجا از
پرداختن به بچه کشی و خودکشی که
هر دو مصداق سلب حیات هستند،
صرف نظر کرده و به بیان شرط دیگر
می پردازیم.

هرگاه ایجاد ترس و هراس بقصد قتل انجام شود، قتل عمد محسوب شده و موجب قصاص است.



که در این ماده ذکر شده و موجب سلب حیات می گردند از ابزار و آلات فیزیکی مکانیکی، طبیعی و اندامی نیستند. عبارت دیگر اگر فاعل از ابزار و آلات مانند اسلحه استفاده می کند شلیک تیر اسلحه موجب مرگ نمی شود بلکه رعب و هراس ناشی از کشیدن آن به روی مجنی علیه سبب مرگ میشود و اگر ابزار صوتی را منفجر می کند، موج انفجار سبب مرگ نمی شود بلکه ترس و وحشت ناشی از صداست که باعث می شود شخص طرف تهدید ترسیده و قالب تهی کند. در قوانین سابق ماچنین موضوعی سابقه نداشته و از بررسی مواد مربوط به قتل اعم از قتل عمد و غیر عمد که موضوع مواد ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ قانون مجازات عمومی بود، این نتیجه عاید می گردید که وسیله قتل مادی است که مستقیم یا غیر مستقیم موجب مرگ می شود.

در قانون فرانسه نیز این عمل عنوان آدم کشی ندارد و چنانچه کسی خبرنگاری را به دیگری بدهد و بر اثر وحشت و اضطراب ناشی از آن شخص بمیرد، قتل تلقی نمیشود. البته رویه قضائی به بررسی رابطه علیت بین قتل و اعلام خبرنگاری می پردازد و آن را تحت عنوان دیگری مجازات می کند. ولی قانون مابیه تبعیت از فقه شیعه این مورد را پیش بینی کرده است. لازم به تذکر است که در کتب فقهی قتل عمد چنین تعریف شده است: «ازهاق النفس المحترمه... ولی مثالهایی که آورده شده، نوعاً و غالباً شامل آلات و اسباب و لوازمی است که جنبه مادی و فیزیکی دارد. مانند زدن (با سنگ، چوب، اسلحه) یا بریدن (با آلت کشنده) و یا جنبه شیمیایی دارد (مانند سم خوراندن و غیره) که ممکن است مقصود از ذکر امثله مذکور از باب تغلیب باشد، زیرا معمولاً و غالباً قتل بر اثر فیزیکی

از اعمال مذکور حادث میشود و این مورد از موارد نادر بوده و بهمین خاطر از آن یاد نشده است و یا استثناء بر اصل است و یا اینکه از ملحقات به قتل می باشد. بهر تقدیر، این موجب از موجبات روانی و روحی است که بر اثر شدت و وخامت عمل وحشت زائی آن انسان معمولی قدرت تحمل نداشته، قلب وی از حرکت بازمی ایستد و می میرد.

تشخیص این امر از نظر پزشکی بسیار دشوار است زیرا مواردی از توقف قلب بر اثر شوک حاصل از ضربه به نقاط حساس بدن دیده شده و می شود که باین مورد قابل اشتباه است، مانند مرگ کسی که آثار ضربه شدید در اندام و بدن وی دیده نشده، جز ضربه کوچکی که موجب تورم بیضه شده و پزشکی قانونی بعد از کالبد شکافی متوجه میشود که قلب خالی از خون است و مرگ راناشی از شوک حاصل از ورود ضربه به ناحیه بیضه اعلام می نماید، زیرا کسی که از صدای مهیب و دلخراشی بشدت هراسناک میشود یا خبرنگاری را ناگهانی و غیر مترقبه می شنود یا حیوان درنده ای با وحمله می کند و بر اثر شدت هراس و خوف می میرد، ممکن است از نظر پزشکی دچار خلاء قلبی و توقف آن و قطع حرکات تنفسی و در نتیجه مرگ شود.

البته فقهاء علاوه بر موارد مذکور در ماده ۳۲۵ موارد دیگری مانند سحر را (با اعتقاد به غیر واقعی بودن و بطلان آن) در صورتی که به قصد قتل انجام شده و یا نوعاً کشنده باشد، قتل عمد دانسته و فاعل را مستحق قصاص اعلام کرده اند. بهر حال ماده ۳۲۵ مقرر میدارد هرگاه ایجاد ترس و هراس به قصد قتل انجام شود (در مورد بندالف ماده ۲۰۶) یا نوع هراس و وحشت نوعاً کشنده باشد، اگر چه فاعل قصد قتل نداشته باشد، قتل عمد محسوب میشود و موجب قصاص

است و اگر قصد قتل نداشته و خوف، و هراس و وحشت نیز غالباً کشنده نباشد، قتل شبه عمد محسوب شده و دیده آن بعهده قاتل است و عمل مشمول بند ب ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی خواهد بود.

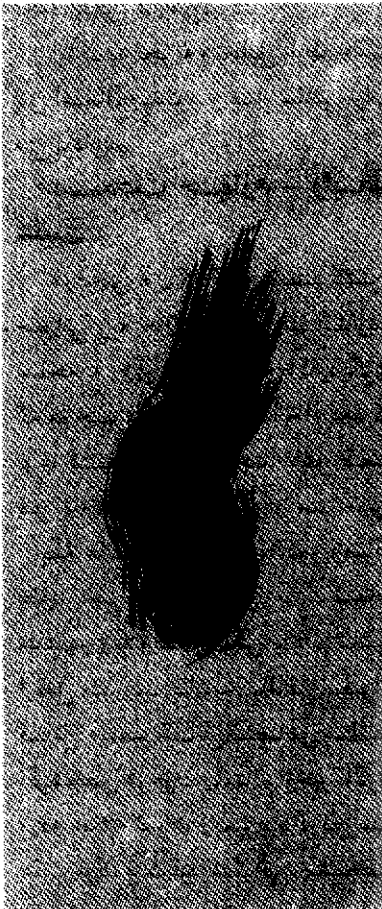
برای بررسی بیشتر مسأله و تطبیق آن با اصول و قواعد، به تحلیل بعضی از علمای اسلام که مقصود مازابیهتر می رسانند، می پردازیم. اینان در مقام بیان شرایط و ارکان مادی قتل می گویند، عمل فاعل موقعی عمد محسوب میشود که علت تامه قتل باشد و باین بیان کلی، شرایط مادی قتل را که فقهاء دیگر در دو قسمت قصد فعل و قصد نتیجه بیان داشته اند، با توسل به قاعده علیت و بیان علت و معلول، تحلیل می نمایند. طبق این نظریه گاهی فاعل علتی را اراده می کند و این علت از چنان تأثیر و قوتی برخوردار است که معلول را نتیجه می دهد و تفاوتی نمی کند که علت مادی باشد یا روانی، هر وسیله یا عاملی که قدرت تأثیر بخشی آن، باندازه ای باشد که مقصود فاعل را که قتل است حاصل کند، علت محسوب شده و فراهم کردن آن موجب می شود که فاعل مستحق قصاص باشد (۵). بعضی دیگر به انجام فعلی که علت تامه قتل یا جزء اخیر علت تامه است اشاره کرده اند که در این صورت، همه اسباب و شرایط و علل و همچنین مقتضی موجود بوده و مانعی هم برای تأثیر علت وجود ندارد، بنابراین با تکمیل شرایط مذکور، علت بطور کامل شکل می گیرد و لامحاله معلول را (که قتل است) بدنبال می آورد (۶). این تحلیل دارای چنان معنای وسیع و گسترده ای است که علاوه بر عوامل مادی و روانی مثبت و ایجابی، ترک فعلی را نیز که موجب مرگ میشود در بر می گیرد و دست محقق را از بعد

نظری و تئوریک و قاضی محکمه را از جهت عملی برای تشخیص قتل و اسباب و لوازم حدوث آن بازمی گذارد و تنگناهای تحلیلی را که نوعاً از علمای جزای فرانسه بوجود آمده اند و بعضی از فرق اهل تسنن نیز قائل به آن هستند، از بین می برد و افاق روشنی را فرا روی مامی گشاید. (۷)

گاهی فاعل معلول را اراده می کند و قصد و نیت او حصول و دستیابی به آن است و علت هر قدر هم ضعیف و غیر موثر باشد، خواه و ناخواه به مقصود نائل میشود، در این صورت فاعل به مقصود دست یافته (قتل) ولی علت برای او موضوعیت ندارد. (۸)

نکته مهم این است که علت و معلول در اینجا، بمعنای فقهی و اصولی بکار می روند نه فلسفی، و رابطه ای بین این نوع قاعده علیت با آنچه که در قتل عمد و شبه عمد مورد بحث قرار می گیرد وجود ندارد و کلاً با آن متفاوت است. در این خصوص علت اعم است از ابزار مادی یا روانی (فعل یا ترک فعل) و معلول (قتل) از این علت ناشی می شود. از نظر این عده علت تامه، مجموعه سبب، شرط، مقتضی و عدم مانع و معد را شامل می شود. (۹) و اما مشکل قضیه این است که باید برای قاضی دادگاه محرز شود که مرگ مستند به این علت است، یعنی عامل روانی مانند صدای هولناک یا کشیدن سلاح و یا برانگیختن حیوان موجب مرگ شده است.

در حقوق فرانسه نیز اعلام اخبار ناگوار تلفنی که موجب مرگ شود، قتل محسوب نمی شود بلکه مسئولین حقوقی و رویه قضائی به جستجوی رابطه علیت بین اعلام اخبار مذکور و تألمات روحی ناشی از آن و مرگ می پردازند و اگر بین آن دو رابطه ای برقرار شد، مرتکب به عنوان دیگری



**علت اعم است از ابزار مادی
یا روانی (فعل یا ترک فعل) که
معلول (قتل) از آن ناشی
میشود.**

تحت پیگرد قرار می‌گیرد.

اینک به تجزیه و تحلیل رابطه علیت بین اعمال مذکور و قتل ناشی از آن می‌پردازیم.

مبحث چهارم - رابطه علیت:

درفرض اول که فردی بقصد کشتن، حیوانی را به جان شخصی می‌اندازد، اسلحه به روی او می‌کشد و یا کلردیگری که موجب هراس می‌شود انجام دهد که نوعاً کشنده است، هرچند فاعل قصد قتل شخص را ندارد ولی او می‌میرد؛ رابطه علیت بین اعمال مذکور و مرگ باید احراز شود یعنی مرگ نتیجه مستقیم و بلاواسطه ترس یا تألم ناشی از فعل مرتکب باشد، تا فاعل بعنوان قاتل عمد، قابل قصاص باشد. اگر شخص مرعوب یا متألم از خبر ناگوار دردم سخته نموده و بمیرد و در بررسی علت مرگ و کالبد شکافی، مشخص شود که متوفی سابقه بیماری قلبی یا سخته داشته، مرگ رانمی‌توان به ارعاب کننده منتسب دانست.

درفرض دوم که فاعل از عمل خود قصد کشتن نداشته و فعل ارعاب انگیز و خوف آور نیز نوعاً و غالباً کشنده نمی‌باشد و مثلاً بقصد شوخی به طور غیر متوقبه فریاد معمولی سر می‌دهد و شخص با شنیدن آن می‌میرد و قتل شبه عمد محسوب می‌گردد، باز وجود رابطه علیت بین صدای مهیب و مرگ، جهت اثبات بزهکاری متهم و انتساب قتل به وی ضروری است. چنانچه در کالبد شکافی و گزارش پزشکی قانونی مرگ ناشی از صدای ناگهانی بوده و عوامل داخلی و ارگانیک یا مکانیسم داخلی بدن مسبب آن نبوده باشد، فریاد کشنده در این فرض باید دیه مقتول را بپردازد و در غیر این صورت مسئولیتی متوجه وی نخواهد بود. لازم به تذکر است که تشخیص این امر بسیار

دشواری بوده و جز با کالبد شکافی و بررسی دقیق احشاء صدری و مغز میسر نمی‌گردد.

گاهی شخصی براه حادثه هولناکی فوت نموده و بررسی پزشکی قانونی از امعاء و احشاء او نشان می‌دهد که در لحظه مرگ قلب او از خون خالی شده، بنابراین پزشک مرگ راناشی از شوک و بروز حالت ترس اعلام می‌نماید، زیرا آثار ضرب و جرح در نواحی حساس بدن مشهود نمی‌باشد.

البته تشخیص موضوع چندان ساده نیست و کشف رابطه علیت در این نوع قتل، به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از قتل حاصل از ابزار مادی یا فیزیکی است و برقاضی بصیر و آگاه بمواظین قضائی و تعالیم پزشکی قانونی است که تا رابطه مستقیم بین عمل (خوف آور، هراسناک، غم‌انگیز) و قتل را کشف نکند، حکم به مسئولیت جزایی و قصاص فاعل یا پرداخت دیه توسط او را صادر ننماید. والسلام

پاورقی:

- ۱- پزشکی قانونی تألیف دکتر فرامرز گودرزی انتشارات گونبرگ.
- ۲- امام خمینی - تحریر الوسیله ج ۲ صفحات ۵۹ و ۵۸ چاپ مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم قم.
- ۳- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲ ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۸ چاپ دارالکتب الاسلامیه - تهران
- ۴- اللمعة الدمشقیة - محمد بن جمال الدین ملی العاطلی معروف به شهید ثانی ج ۱۰ - ص ۱۸ تا ۲۰ دارالاحیاء - بیروت
- ۵- تقریرات استاد گرجی دودرس تون فقه جزایی دو - دوره کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی.
- ۶- آیت اله سید ابوالقاسم خویی - تکملة المنهاج - جلد دوم - چاپ دارالزهراء - بیروت، لبنان.
- ۷- عبد القادر هوده - التشریح الخبائی - ج دوم چاپ
- ۸- دکتر ابوالقاسم گرجی همان مأخذ.
- ۹- آیت اله خویی - همان مأخذ.

منابع:

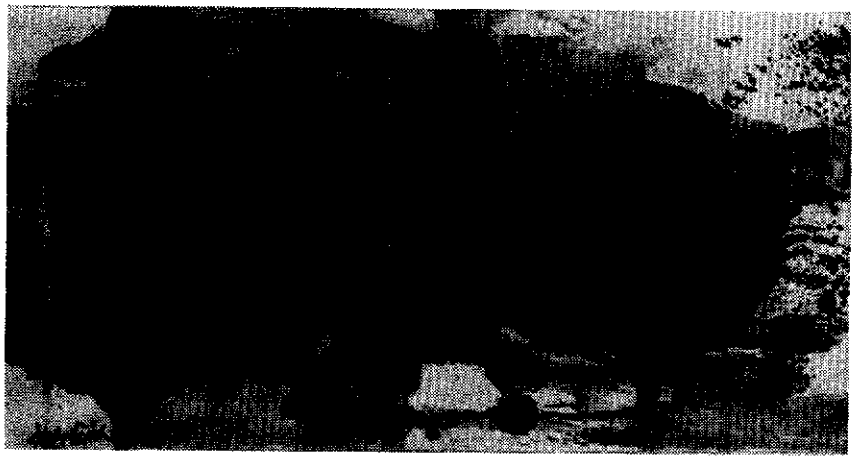
الف: به زبان فارسی

- ۱- دکتر ابراهیم یاد - حقوق جزای اختصاصی - جلد اول - جرائم علیه اشخاص - چاپ ۱۳۴۸ دانشگاه تهران.
- ۲- دکتر امیر سپهوند - تقریرات درس حقوق جزای اختصاصی - دوره کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی.
- ۳- دکتر ابرج گلدوزیان - حقوق جزای اختصاصی - چاپ چهارم - چاپخانه توحید.
- ۴- دکتر ابوالقاسم گرجی - تقریرات تون فقه جزایی - دوره کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی - دانشگاه حقوق شهید بهشتی.

ب - به زبان عربی:

- ۱- تحریر الوسیله امام خمینی ره جلد دوم
- ۲- لمعة الدمشقیة محمد بن جمال الدین مکی حاملی معروف به شهید اول جلد دوم.
- ۳- جواهر الکلام - محمد حسن نجفی - جلد ۴۱ - چاپ دارالکتب اسلامیه.
- ۴- مبانی مکملة المنهاج - سید ابوالقاسم خویی - جلد دوم دارالزهراء - بیروت.

ج - به زبان فرانسه:



آزادی مشروط زندانیان

عبدالکریم کارمزدی

مقدمه:

نظریه اینکه مجرم نیازمند به راهنمایی و میبایستی تحت تعلیم و تربیت صحیح قرارگیرد تا اصلاح گردد و ازایسن رهگذر بتواند زندگی شرافتمندانه‌ای را در اجتماع آغاز نماید، نگرش نظام‌های حقوقی معاصر نسبت به شخص بزهکار متحول گشته است. براین اساس مراجع قضائی هنگام برخورد با مجرم سعی دارند تا با عنایت و توجه به وی، فرصت بازگشت به جامعه و شروع یک زندگی مسالمت آمیز را فراهم سازند. مضافاً این که مصونیت جامعه افزایش یافته و امنیت آن نیز حفظ می‌گردد. لذا در راستای تأمین این اهداف مقنن به حکام محاکم، در صدور اجرای احکام اختیارات وسیعی داده تادر صورت لزوم و موارد مقتضی، با بهره‌گیری از کیفیات مخففه، مجازات را تعلیق و یا حسب مورد و با رعایت شرایط قانونی آزادی مشروط را اعطاء نمایند. در این نوشتار سعی شده است تا اهمیت آزادی مشروط، نقش آن در اصلاح بزهکار، تأثیرش در تأمین دفاع اجتماعی و برخی دیگر از مسائل مربوط به آن مورد کنکاش قرارگیرد.

تاریخچه آزادی مشروط:

آزادی مشروط از قرن ۱۹ میلادی با پیدایش مکتب تحقیقی مطرح گردید. ریشه های این تفکر قبلاً در فرانسه وجود داشت و به موجب قانون ۱۴ اوت ۱۸۸۵ اصول این نهاد مهم حقوقی نیز تحت عنوان قواعد جلوگیری از تکرار جرم، معمول گردید. این روش در بسیاری از کشورهای از قبیل سوئیس، اطریش، هنگری، نروژ، سوئد و... متداول می باشد.^(۱) چنین پدیده‌ای تا سال ۱۳۳۷ در قوانین جزایی کشور ما وجود نداشت لکن با اقتباس از حقوق فرانسه، در ۲۳ اسفند ۱۳۳۷ ماده واحده ای با ۹ تبصره در این خصوص تصویب گردید، در سال ۱۳۶۱ این ماده واحده تغییر یافته و به ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ مبدل شد و در نهایت این ماده نیز به مواد ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ تغییر یافت که در روزنامه رسمی شماره ۱۳۶۴۰ مورخه ۷۰/۱۰/۱۱ چاپ و منتشر گردید.

تعریف آزادی مشروط:

در قوانین جزایی تعریف خاصی از آزادی مشروط ملاحظه نمی شود، لکن در ترمینولوژی حقوق چنین تعریف شده است:

« نوعی از آزادی است که در شرایط ذیل به حکم دادگاه صادرکننده دادنامه قطعی محکومیت، به محکوم به حبس داده میشود.»

۱- برای اولین بار مرتکب جرم منتهی به حبس شده باشد.

۲- در مدت تحمل مجازات، مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد.

۳- از وضع او معلوم گردد که پس از آزادی دیگر مرتکب جرمی نخواهد شد.

۴- ضرورتی را که مورد حکم دادگاه یا مورد موافقت مدعی خصوصی واقع شده، در حد امکان خود پرداخته باشد یا قرار پرداخت آن را بدهد.^(۲)

دکتر رضائوریها در این خصوص تعریف دیگری ابراز داشته که جامع تر بنظر میرسد. ایشان آزادی مشروط را چنین تعریف می نمایند:

آزادی موقت محکوم به حبسی است که مدتی از دوره محکومیت خود را طی کرده و با شرایط پیش بینی شده توسط قانون قابلیت آزادی بقیه مدت مجازات را بدست آورده است که در صورت اجرای شرایط، آزادی او قطعی و الا محکومیت بطور کامل اجراء می گردد.^(۳)

با عنایت به تعریف مذکور، درمی یابیم که آزادی مشروط چون عفو نیست، چرا که پاره ای از مجازات اعمال میشود، همچنین مانند تعلیق مجازات هم نیست زیرا در تعلیق، مجازات اصلاً اجراء نشده و الغاء تعلیق منوط به شرایط ملحوظ در حکم دادگاه میباشد؛ همچنین با تخفیف مجازات نیز مغایرت دارد زیرا مجازات مقرر در قانون با ستناد مواد مربوطه از قبیل ماده ۲۲ قانون

مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ یا ماده ۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح ج.ا.ا. مصوب ۱۳۷۱ تخفیف می‌یابد، لکن این مجازات تخفیف یافته اعمال می‌گردد، اما اگر مجازات مخففه حبس بوده و محکوم واجد شرایط قانونی باشد می‌تواند از امتیاز آزادی مشروط نیز برخوردار گردد.

مواد قانونی مربوط به آزادی مشروط:

فصل چهارم از باب دوم کتاب اول قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ به موضوع آزادی مشروط زندانیان اختصاص یافته و مسائل مربوط به آنرا در مواد سه گانه ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ بیان داشته است که جهت آشنایی مخاطبین گرامی ابتدا به ماده ۳۸ اشاره می‌گردد. دیگر مواد و تبصره های مربوط در اثنای مبحث بیان خواهد شد.

ماده ۳۸-: « هرکس که برای بار اول بعثت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد، در جرائمی که کیفر قانونی آنها بیش از سه سال حبس است و دوثلث مجازات را گذرانده باشد و همچنین در جرائمی که کیفر قانونی آنها تا سه سال حبس است و نصف مجازات را گذرانده باشد، دادگاه صادرکننده دادنامه محکومیت قطعی، می‌تواند در صورت وجود شرایط زیر حکم آزادی مشروط را صادر نماید:

۱- هرگاه در مدت اجرای مجازات، مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد.
۲- هرگاه از اوضاع و احوال محکوم پیش بینی شود که پس از آزادی دیگر مرتکب جرمی نخواهد شد.

۳- هرگاه تا آنجا که استطاعت دارد، ضرر و زیان مورد حکم دادگاه یا مورد موافقت مدعی خصوصی را پرداخته یا قرار پرداخت آن را بدهد و در مجازات حبس توأم با جزای نقدی، مبلغ مزبور را پرداخته یا با موافقت

دادستان ترتیبی برای پرداخت آن داده شده باشد.

تبصره ۱- مراتب مذکور در بندهای ۱ و ۲ باید مورد تأیید رئیس زندان محل گذران محکومیت و دادیار ناظر زندان یادادستان محل قرارگیرد. مراتب مذکور در بند ۳ نیز باید به تأیید دادستان مامور اجرای حکم برسد.

تبصره ۲- در صورت انحلال دادگاه صادرکننده حکم، صدور حکم آزادی مشروط از اختیارات دادگاه جانشین است.

آزادی مشروط تأثیر زیادی در تأمین دفاع اجتماعی و اصلاح بزهکار دارد.

تبصره ۳- دادگاه ترتیبات و شرایطی را که فرد محکوم باید در مدت آزادی مشروط رعایت کند، از قبیل سکونت در محل معین یا خودداری از سکونت در محل معین یا خودداری از اشتغال به شغل خاص یا معرفی نوبه ای خود بمرکز تعیین شده و امثال آن را در متن حکم قید می‌کند که در صورت تخلف وی از شرایط مذکور یا ارتکاب جرم مجدد، بقیه محکومیت وی به حکم دادگاه صادرکننده حکم به مرحله اجراء درمی‌آید.

با عنایت به ماده مذکور تذکرو تبیین چند نکته ضروری می‌باشد:

۱- شرایط مربوط به مجازات:

همان گونه که ملاحظه شد در صدر ماده آمده است « هرکس که برای بار اول بعثت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد... » که از این جمله نکاتی قابل توجه می‌باشد:

اولاً- چنانچه شخص مجرم مسبوق به

سابقه محکومیت بغیر از حبس باشد این سابقه تأثیری در صدور حکم آزادی مشروط وی نخواهد داشت.

ثانیاً- حکم آزادی مشروط تنها به مجازات حبس تعلق خواهد گرفت، نه به مجازات دیگری مانند تبعید و غیره.

ثالثاً- برخلاف ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی سابق که اعطای آزادی مشروط را به مجازات حبس تعزیری منحصر نموده بود، در قانون اخیرالتصویب مجازات حبس بطور مطلق و کلی ذکر شده و کلیه حبسهای تعزیری، بازدارنده و حدی را شامل میشود.

مطلب قابل توجه در ماده فوق الذکر این است که اگر مجازات جرمی، حسب قانون بیش از سه سال حبس باشد محکوم بایستی $\frac{۲}{۳}$ آنرا بگذرانند، اما اگر مجازات جرم ارتكابی تا سه سال حبس تعیین گردد، محکوم می‌بایستی $\frac{۱}{۲}$ آن را تحمل نماید تا آزادی مشروط به او تعلق گیرد.

در اینجا ممکن است سئوالی به ذهن خواننده گرامی متبادر شود مبنی بر اینکه: فرضاً شخصی مرتکب جرمی شود که مجازات قانونی آن بیش از سه سال است، لکن بدلیل تشخیص دادگاه و بارعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، محکمه جهات مخففه را اعمال نموده و مجرم را به دو سال حبس محکوم نماید؛ آیا در این صورت شامل شق اول ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی می‌گردد؟

یعنی بایستی $\frac{۲}{۳}$ مدت محکومیت حبس را تحمل نماید و یا مشمول قسمت دوم ماده مذکور است، یعنی در صورت گذراندن $\frac{۱}{۲}$ زمان محکومیت آزادی مشروط به او تعلق خواهد گرفت؟ در پاسخ باید گفت، ماده فوق الذکر با صراحت بیان داشته: «... در جرائمی که کیفر قانونی آنها بیش از سه سال حبس

بوده و مجرم دوثلث مجازات را گذرانده باشد...» بنابراین در این مورد می‌بایستی محکوم ۲/۳ مدت محکومیت را که همانا ۱۶ ماه می‌باشد تحمل نماید، زیرا مدت محکومیت حبس مقرر در حکم دادگاه ملاک آزادی مشروط نیست، بلکه کیفر مشخص قانونی مدنظر می‌باشد.

۲- شرایط و وظایف شخص محکوم
در راستای اعطای آزادی مشروط، شخص محکوم وظایفی داشته و می‌بایستی واجد شرایطی باشد. به استناد بند اول، دوم و سوم ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی:

اولاً - محکوم علاوه بر ارائه حسن اخلاق در مدت تحمل حبس، بایستی به گونه ای رفتار نماید که مقامات ذیصلاح باتوجه به اوضاع و احوال وی به این نتیجه برسند که پس از تعلق آزادی مشروط مجدداً مرتکب جرمی نخواهد شد.

ثانیاً - ضروری است که در حکم تصریح شده یا مورد موافقت مدعی خصوصی واقع شده، در حد وسع و توان بپردازد و یا قرار پرداخت آن را بدهد و نیز اگر حبس او تمام یا جزای نقدی است، مبلغ مزبور را پرداخته یا جهت پرداخت آن، موافقت دادستان را جلب نماید.

پس با عنایت به بند ۳ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی درمی‌یابیم که مقنن قصد تسهیل در اعطای آزادی مشروط به محکوم را داشته زیرا موضوع استطاعت محکوم را مطرح می‌نماید، یعنی اگر قادر بر پرداختن همه ضروریات نیست، هر مقدار که می‌تواند بپردازد و یا الاقل قرار پرداخت آن را بدهد تا در آزادی مشروط وی تسریع گردد.

وظایف مقامات ذیصلاح

الف - رئیس زندان:

بند های اول و دوم فوق الذکر می‌بایستی به تأیید رییس زندان رسیده و به بیان

دیگر رئیس زندان مربوطه باید تأیید نماید که:

اولاً - محکوم در مدت اجرای مجازات مستمراً حسن اخلاق نشان داده است.

ثانیاً - از اوضاع و احوال محکوم پیش بینی میشود که پس از آزادی مجدداً مرتکب جرمی نخواهد شد (که صرف احتمال کفایت میکند).

مضافاً اینکه با استناد ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی، صدور حکم آزادی مشروط منوط به پیشنهاد سازمان

آزادی مشروط، کلیه حبسهای تعزیری، بازدارنده و حدی را شامل میشود.

زندانیها و تأیید دادستان یا دادیار ناظر خواهد بود. پس در صدور حکم آزادی مشروط پیشنهاد سازمان زندانیها ضروری می‌باشد.

* ب - دادیار ناظر زندان یا دادستان:

به استناد تبصره یک ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی بندهای اول و دوم مذکور پس از تأیید توسط رئیس زندان بایستی به تأیید دادستان یا دادیار ناظر زندان نیز برسند. همچنین بند سوم نیز (که در خصوص جبران ضرر و زیان، پرداخت جزای نقدی یا قرار پرداخت آنها میباشد) باید به تأیید دادستان یا دادیار ناظر برسد.

* ج - رئیس دادگاه:

اولاً - صدور حکم آزادی مشروط، حتی پس از احراز شرایط و مقررات مربوطه از اختیارات دادگاه میباشد.

نکته ای که تذکر آن ضروری می‌باشد، این است که در متن ماده آمده: «دادگاه

صادرکننده دادنامه محکومیت قطعی، میتواند در صورت وجود شرایط زیر حکم به آزادی مشروط صادر نماید...» که از کلمه «می تواند» استنباط میشود که آزادی مشروط یک امتیاز برای محکوم میباشد نه یک حق، لذا دادگاه ممکن است حسب مصالحی بادرخواست آزادی مشروط موافقت ننماید.

ثانیاً - دادگاه با استناد به تبصره ۳ ماده ۳۸ مذکور میتواند در هنگام صدور رای آزادی مشروط، شرایط و مقرراتی را معین نماید که برای محکوم لازم‌الرعایه میباشند. از قبیل سکونت یا عدم سکونت در محل معین، اشتغال یا عدم اشتغال به شغل و حرفه ای خاص و غیره که در صورت تخلف از این شرایط توسط شخص آزاد شده، حکم آزادی مشروط وی لغو و مابقی مدت محکومیت وی به اجراء در خواهد آمد.

ثالثاً - تعیین مدت آزادی مشروط نیز از اختیارات دادگاه میباشد که حداقل آن یکسال و حداکثر آن پنج سال است. (۴)

بعنوان مثال فردی مرتکب جرمی میگردد که مجازاتش کمتر از سه سال میباشد و پس از تحمل نیمی از مدت محکومیت، در خصوص یکسال باقیمانده با رعایت شرایط و مقررات قانونی به وی آزادی مشروط تعلق گیرد در این مورد دادگاه میتواند بنا بر مصالح موجود مدت این آزادی (که اصولاً میبایستی برابر مابقی مدت مجازات او یعنی یکسال باشد) را از یک تا پنج سال تعیین نماید.

باتوجه به تبصره ۳ ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی سابق مشخص میگردد که در آنجا نیز مدت آزادی مشروط در اختیار دادگاه قرار گرفته ولی با این قید که کمتر از یکسال و بیشتر از پنجسال نباشد، اما در مواردی که بقیه

مدت مجازات کمتر از یکسال باشد، مدت آزادی مشروط معادل بقیه مدت حبس خواهد بود. لکن در ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی این قیود خاصه قسمت اخیر حذف شده است. البته در ظاهر امر بنظر میرسد که تصویب ماده اخیر به ضرر محکومین مشمول آزادی مشروط بوده و دست دادگاهها را بازتر نموده است، لکن اگر تعمق و تأمل بیشتری نمایم درخواستیم یافت که آزادی مشروط نوعی درمان و اصلاح مجرم بوده و بعبارت دیگر ضمانت اجرای عدم ارتکاب جرم مجدد توسط وی میباشد، پس اگر شخصی فرضاً به یکسال حبس محکوم شده و ششماه آنرا تحمل کرده، اگر بر حسب قانون به مابقی مدت محکومیت وی آزادی مشروط تعلق گیرد و دادگاه مدت آزادی مشروط و برابر برای مدت ششماه حبس، سه سال معین نماید، طبیعاً در اصلاح وی و عدم بازگشت مجدد او به زندان بدلیل ارتکاب جرم بعدی بسیار مؤثر خواهد بود. لذا میتوان گفت که ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی نسبت به تبصره ۳ ماده ۳۹ قانون راجع به مجازات اسلامی کاملتر است.

شرایط انقاي حکم آزادی مشروط:

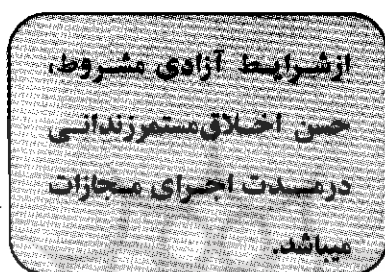
نظریه اینکه آزادی مشروط مقدمه‌ای برای آزادی قطعی است، لذا در صورتی که شرایط مقرر در متن حکم آزادی مشروط رعایت گردد و محکوم آزاد شده نیز مرتکب جرم مجددی نشود، آزادی او قطعی خواهد شد؛ چنانکه در تبصره ۳ ماده ۳۸ قانون مذکور آمده:

«دادگاه ترتیبات و شرایطی را که فرد محکوم باید در مدت آزادی مشروط رعایت کند، از قبیل سکونت در محل معین یا... در متن حکم قید مینماید که در صورت تخلف وی از شرایط مذکور یا ارتکاب جرم مجدد، بقیه محکومیت

وی به حکم دادگاه صادرکننده حکم به مرحله اجراء درمی‌آید.

بنابراین اگر محکوم از شرایط مندرج در حکم دادگاه تخلفی ننماید، حکم آزادی مشروط اولغو و مابقی مدت حبس را متحمل خواهد شد.

همچنین اگر مرتکب جرم دیگری (در مدت زمان تعیین شده در حکم دادگاه) شود و انتساب بزه به او محرز گردیده و نهایتاً محکوم شود، علاوه بر این که مابقی مدت محکومیت حبس قبلی به مرحله اجراء در خواهد آمد بلکه



بدلیل ارتکاب جرم جدید و با لحاظ نمودن مسئله تکرار جرم، مجازات وی تشدید نیز خواهد شد؛ به استناد ماده ۴۸ قانون مجازات اسلامی که مقرر نموده:

«هرکس ب موجب حکم دادگاه به مجازات تعزیری و یا بازدارنده محکوم شود، چنانچه بعد از اجرای حکم مجدداً مرتکب جرم قابل تعزیر گردد، دادگاه میتواند در صورت لزوم مجازات تعزیری یا بازدارنده را تشدید نماید»

نقدی بر موارد مربوط به آزادی مشروط:

با مطالعه و بررسی مواد مربوط به آزادی مشروط اعم از ماده واحده مصوب ۱۳۳۷ و ماده ۳۹ قانون راجع به مجازات اسلامی و تبصره های آن مصوب ۱۳۶۱ و مواد ۳۸، ۳۹ و ۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و مقایسه تطبیقی آنها، با سهامات و اشکالاتی نسبت به مواد آزادی

مشروط در قانون اخیر التصویب به ذهن متبادر میگردد که در ذیل طرح میشوند: (۱) در ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی دو ماده دیگر، اشاره‌ای به نحوه احتساب دو سوم تحمل مدت محکومیت برای محکومیت به حبس ابد^(۵) نشده و قانون در این خصوص سکوت نموده است. ماده واحده مصوب ۱۳۳۷ شرط تعلق آزادی مشروط به محکومین حبس ابد را گذراندن ۱۲ سال از مدت محکومیت بیان داشته است. در این مورد دو نظریه وجود دارد:

اول اینکه - قانون مجازات اسلامی تنها ۵۹ ماده از قانون مجازات عمومی سال ۱۳۵۲ را منسوخ نموده که ماده واحده مصوب ۱۳۳۷ در عداد مواد منسوخه نیست، پس میتوان بهمان ماده واحده استناد نموده و ۱۲ سال حبس را ملاک اعطای آزادی مشروط زندانیان محکوم به حبس ابد دانست، البته در صورتی که واجد دیگر شرایط و مقررات قانونی نیز باشند.

دوم آنکه - مجموع قوانین مجازات عمومی سابق، توسط قانون مجازات اسلامی نسخ شده و مواد ۳۸، ۳۹ و ۴۰ قانون مذکور جایگزین ماده واحده مصوب ۱۳۳۷ گردیده است، در این صورت مقنن باید چاره‌ای اندیشیده و در این خصوص ماده واحده‌ای تصویب نماید.

شاید بدلیل سکوت قانون وعدم تنصیص قانونی در خصوص حبس ابد بتوان از تنقیح مناط^(۶) استفاده نموده و به گذراندن ۱۲ سال حبس جهت تعلق آزادی مشروط، در خصوص حبس ابد در صورت احراز دیگر مقررات قانونی بسنده نمود.

گرچه ممکن است این اشکال مطرح شود که آزادی مشروط، مربوط به حبس تعزیری است در صورتی که حبس ابد از بساب حد است و مشمول مقررات

آزادی مشروط نمیشود.

لازم بذکر است که مدت تحمل حبس برای اعطای آزادی مشروط در سیستم های حقوقی کشورهای مختلف، متفاوت میباشد. چنانکه در سوئد محکومین به حبس ابد پس از ده سال، در سوئیس و آلمان پس از ۱۵ سال و در نروژ پس از ۲۰ سال استحقاق استفاده از آزادی مشروط را خواهند یافت.^(۷)

۲) در تبصره ۱ ماده ۳۸ و همچنین در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی، از اختیارات دادیار ناظر زندان و دادستان تاحدی کاسته شده و عبارت دیگر وظایف و اختیارات دادستان تقریباً هم عرض رئیس زندان یا سازمان زندانها میباشد، لیکن شایسته نیست که اختیارات مقام قضائی تا این اندازه محدود و مقید گردد، چنانکه در تبصره یک ماده ۳۸ آمده است:

«مراتب مذکور در بند های ۲ و ۱ باید مورد تأیید رئیس زندان محل گذراندن محکومیت و دادیار ناظر زندان یا دادستان محل قرار گیرد...»

در این تبصره وظایف و اختیارات ناظر زندان و دادستان بسا حرف «واو عطف» به اختیارات و وظایف رئیس زندان معطوف شده در صورتی که در ماده ۳۹ قانون راجع به مجازات اسلامی و تبصره های آن چنین موردی مطرح نبوده است. همچنین در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی آمده است:

«صدور حکم آزادی مشروط منوط به پیشنهاد سازمان زندانها و تأیید دادستان یا دادیار ناظر خواهد بود.»

در اینجا معضل فوق الذکر حادث تر بوده و از همان حرف «واو» در جهت عطف اختیارات سازمان زندانها به دادیار ناظر و دادستان استفاده شده است؛ به عبارت دیگر هرگاه سازمان زندانها چنین پیشنهادی را ندهد،

دادیار ناظر یا دادستان نمی توانند در این خصوص اقدامی نمایند.

مضافاً این که ممکن است وجود چنین اختیاراتی برای رئیس زندان یا سازمان زندانها، زمینه تخلف و سوء استفاده های احتمالی رافراهم آورد. لذا شایسته است در هر دو مورد «تبصره ۱ ماده ۳۸ و نیز ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی» حرف «واو» حذف و به جای آن حرف «یا» جایگزین شود تا مقدراری از این مشکلات کاسته شده و به عبارت دیگر ماده ۳۹ قانون مذکور چنین اصلاح گردد:

«صدور حکم آزادی مشروط منوط به پیشنهاد سازمان زندانها یا تأیید دادستان یا دادیار ناظر خواهد بود.»

گرچه بدیهی است که در این راستا استفاده از نقطه نظرات مسئولین زندانها، سازمان زندانها و انجمن حمایت زندانیان ضروری میباشد؛ چنانکه در تبصره ۱ ماده ۳۹ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ نیز نظرات مقامات مذکور مطمح نظر قرار می گرفت، اما این نباید بدان معنا باشد که اعطای آزادی مشروط منوط و منحصر به نظرات آنان گردد تا در صورت عدم تأیید بندهای اول و دوم ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی توسط رئیس زندان و یا عدم پیشنهاد آزادی مشروط توسط سازمان زندانها (مستنداً به ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی) دست دادستان یا دادیار ناظر زندان بسته باشد.

در فراز آخر تبصره ۳ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی آمده: «در صورت تخلف وی از شرایط مذکور یا ارتکاب جرم مجدد، بقیه محکومیت وی به حکم دادگاه صادرکننده حکم به مرحله اجراء درمی آید.» که «ارتکاب جرم مجدد» را بصورت مطلق آورده است، در صورتی که شایسته بود آنرا به مدت زمانی که در حکم دادگاه درج میشود،

مقید می نمود.

فواید آزادی مشروط:

با عنایت به آنچه گذشت، در صورتی که حکم آزادی مشروط با مذاقه کافی و توجه لازم صادر شود، فواید کثیری بر آن مترتب میباشد که ذیلاً به اهم آنها اشاره میشود:

۱- یکی از اهداف اعمال مجازاتها، اصلاح و تنبیه مجرم میباشد لذا هرگاه با اجرای مدتی از حبس، این نتیجه عاید گردد دیگر تداوم حبس محکوم، مفید فایده نبوده و چه بسا که تأثیر منفی نیز بر او داشته باشد لذا میتوان با آزاد نمودن وی، از امکانات زندان در راستای اصلاح دیگر محکومین بهره جست.

۲- وجود آزادی مشروط، انگیزه های مهم و عاملی قوی برای اصلاح مجرمین و تلاش آنان در جهت احراز شرایط آزادی مشروط خواهد بود که از این طریق هدف از اعمال مجازات نیز تأمین خواهد شد.

۳- نظریه این که این آزادی مشروط می باشد، لذا محکوم سعی خواهد داشت تا در مدت آزادی مشروط خود را کنترل نموده و مرتکب جرم دیگری نشود تا آزادی وی قطعی گردد؛ بعبارت دیگر به زندانی اعتماد نموده و کلید زندان را به وی سپرده ایم.

۴- در صورت وجود شرایط لازم و اعطای آزادی مشروط، از مخارج و هزینه های تحمیلی بردولت که ناشی از نگهداری زندانیان و تهیه امکانات برای آنان در زندان میباشد، کاسته خواهد شد.

۵- با توجه به اینکه بعضی از محکومین متکفل مخارج خانواده شان نیز میباشند، لذا در محکومیت به حبس اینگونه افراد، علاوه بر محکوم، خانواده وی نیز به نحوی مجازات میشود چرا که سرپرست و نان آور خانواده را از دست داده و بدین سبب متحمل مشکلات فراوانی میشوند که در صورت آزادی وی،

این معضلات غالباً مرتفع میشوند. همچنین از ابتلاء احتمالی خانواده محکوم به ناهنجاریهای اجتماعی نیز جلوگیری می شود.

۶- زندانهای فعلی بدلیل مشکلات ناشی از کمبود امکانات، ازدحام محبوسین و... بنحوا حسن قادر به انجام وظیفه خویش که همانا اصلاح و بازسازی مجرمین می باشد، نبوده و از سوی دیگر همنشینی بعضی از محکومین عادی با مجرمین حرفه ای و جانپان سابقه دار، تأثیرات سویی ببار خواهد آمد؛ که با اعطای آزادی مشروط این مشکل نیز حل خواهد شد. همچنین کاهش تراکم زندانیان، بالطبع اثری عملی در برقراری نظام و امنیت زندان خواهد داشت.

۷- در صورتی که محکوم به حبس اصلاح گردیده و زودتر از موعد مقرر به اجتماع بازگردد، جامعه نیز از نیروی فعال و تخصص وی بهره مند میگردد؛ از طرف دیگر او خود را نسبت به جامعه و حکومت مدیون دانسته و سعی در جبران مافات و شروع زندگی شرافتمندانه ای خواهد نمود.

نتیجه:

از مجموع مباحث مطروحه نتیجه می گیریم که در اعمال مجازاتهاییش از هر نکته ای باید به اصلاح مجرم توجه داشت، به او کمک نمود و به آینده امیدوارش ساخت و وی را به شخصی مثمرتر برای جامعه تبدیل نمود. نیل به این اهداف تنها با اعمال مجازاتهای سنگین میسر نیست، چرا که سختی کیفر موجب میشود تا بزهکار، برای رهایی از آن جسارت بیشتری به خرج دهد، بنحوی که ممکن است برای فرار از کیفر یک جرم، مرتکب چندین جرم دیگر شود، از سوی دیگر مجرمین را نیز نمی توان بدون کیفر گذاشت، زیرا که دفاع اجتماعی، نظم و انضباط جامعه مختل گردیده و اشخاص در ارتکاب جرم جری تر می شوند؛ بعبارت دیگر بایستی میان جرائم ارتكابی و مجازاتهای اعمالی تناسب را رعایت نمود.

بنابراین صدور حکم آزادی مشروط مبین چند مسئله میباشد:

۱- جامعه وظیفه خود را انجام داده و ضمن به کیفر رسانیدن مجرم، مانع از آن گردیده که بزهکار از مجازات بگریزد.

۲- چگونگی هدف عالی جامعه از اعمال مجازات، اصلاح مجرم و بازگشت و آشتی وی با جامعه است پس در صورت تحقق این هدف دیگر نیازی نیست که محکوم را تا پایان دوران محکومیت در محبس نگه داریم.

۳- با تحمل پاره ای از محکومیت، مجرم متنبه گشته و با اعطای حکم آزادی مشروط، خود را مورد اطمینان و اعتماد جامعه و نظام میدانند که این مسئله از نظر روحی و روانی برای وی بسیار مهم و موثر میباشد.

لکن بایستی توجه داشت که اگر این مهم بر اثر سهل انگاری یا تعجیل و عدم دقت صورت گیرد، نقض غرض گردیده و نتایج زیانباری برای فرد و جامعه در پی خواهد داشت.

پاورقی:

۱- مستفاد از مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا- جلد دوم پروفسور گارو مترجم: نقابت صفحات ۲۲۵ و ۲۲۴.

۲- ترمینولوژی حقوق- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی ص ۴۲.

۳- نام مقاله - مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی شماره ۱۰ بهار و تابستان ۱۳۷۱ ص ۹۵.

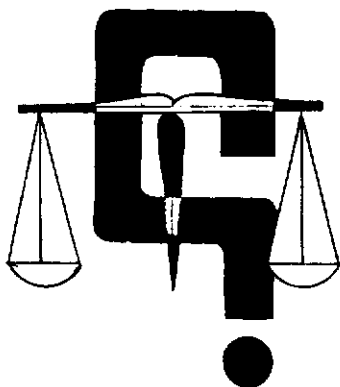
۴- ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰: مدت آزادی مشروط بنا به تشخیص دادگاه کمتر از یکسال و زیادتر از پنجسال نخواهد بود.

۵- گاهی در قانون، حبس ابد تصریح شده مانند تبصره ۲ ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی در خصوص اگر اه نمودن به قتل و یا تبصره ۱ بند ۶ ماده ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب سوم آبان ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی و غیره و یا ممکن است بدلیل اعمال قاعده تعدد جرم و از باب تشدید مجازات به حبس ابد رای داده شود.

۶- در اصطلاح نوعی از قیاس قطعی است که علت و سبباً وضع یک قانون را استخراج نموده و آن قانون را در هر موردی از موارد سکوت قانون که علت مزبور در آنجا وجود داشته باشد مورد استناد قرار میدهند. ترمینولوژی حقوق دکتر جعفری لنگرودی.

۷- مستفاد از زندان و زندانیان یارژیم پی ناسیر - احمد هومن صفحات ۶۰ و ۳۶۲.

استعلامات قضائی



اظهار نظر نماید و به عبارت دیگر جهت احراز جنبه عمومی جرم ارسال پرونده به دادگاه ضروری است یا خیر؟

جواب: تشخیص اینکه مورد منطبق با مواد ۲۰۳ و ۲۰۸ یا تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی میباشد یا نه اختصاص به دادگاه کیفری یا مرجع خاصی ندارد، هر مرجع قضائی در حدود صلاحیت خود باید جهات قانونی مذکور در آن مواد را در نظر گرفته و رعایت نماید و بر آن اساس اظهار نظر کند.

سؤال ۳ - منطقه انتظامی زاهدان بلحاظ موقعیت خاص اکثراً با کاروانهای مواد مخدر و یا اشترار از خدابی خبر مواجهه میباشد در این بین گاهی اقلامی از اشترار نظیر خودرو و یا موتورسیکلت و یا سلاح و مهمات و دیگر اشیاء به غنیمت مأمورین در می آید اینک در رابطه با اینگونه اقلام و اموال غنیمتی بدست آمده از اشترار تکلیف چیست؟

جواب: در صورتی که صاحبان اینگونه اموال معلوم و مشخص باشد بایستی محاکم و مراجع صالحه در مورد استرداد بصاحبش یا ضبط بنفع دولت تصمیم گیری نماید و اگر صاحب اینگونه اموال معلوم و مشخص نمیشد جزء اموال مجهول المالک محسوب و بایستی برابری با اموال آن اقدام گردد.

سؤال ۴ - با عنایت به اینکه یکی از شرایط اساسی اعطای آزادی مشروط به زندانیان برابر ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی نداشتن سابقه محکومیت حبس میباشد آیا سابقه محکومیت

سؤال ۱ - چنانچه شخصی اسناد محرمانه موضوع تبصره یک ماده ۱۳ ق.م.ن.م. را افشاء نماید آیا فقط به تنبیه انضباطی اکتفاء میشود یا چون لغو دستور کرده و از طرفی افشای اطلاعات نموده مستحق دو مجازات جداگانه میباشد؟ و یا اینکه چون نسبت به حفظ اسناد طبقه بندی شده از سوی مقام معظم رهبری او امر مؤکدی صادر شده، بنابراین خلاف دستور معظم له عمل گردیده است، با اجازه تبصره ۲ ماده ۱۳ ق. فوق الاشارة میشود مرتکب رابرو فوق ماده ۲۳ ق. مزبور مجازات و محکوم کرد.

جواب: اگر فرد نظامی فقط تصمیمات طبقه بندی شده محرمانه را در اختیار کسانی که صلاحیت اطلاع به آن را ندارند قرار داده باشد بموجب تبصره یک ماده ۱۳ ق.م.ج.ن.م. فقط تنبیه انضباطی بایستی درباره وی اعمال گردد و اگر در مورد اسناد دستور خاص ویژه ای صادر شده باشد و برخلاف دستور خاص عمل نماید عمل وی لغو دستور میباشد و بایستی مجازات لغو دستور درباره آن عمل شود.

سؤال ۲ - نظریه اینکه مقنن در خصوص قتل عمد، سرقت تعزیری و ایراد جرح عمدی (موضوع مواد ۲۰۸ و ۲۰۳ و ۲۶۹) تبصره ۲ قانون مجازات اسلامی در صورت اخلال در نظم جامعه یا خوف و یابیم تجری مرتکب یا دیگران و عدم شکایت یا گذشت شاکی مجازات تعزیری جهت جنبه عمومی جرم در نظر گرفته است آیا احراز موارد فوق (اخلال در نظم او...) با دادگاه است یا دادسرا نیز در این مورد میتواند

حبس تعلیقی مانع از اعطای آزادی مشروط به محکومین حبس میگردد.

جواب: باتوجه به ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ هرکس برای بار اول بعلت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد، دادگاه صادرکننده دادنامه محکومیت قطعی میتواند باتوجه بشرایط مذکور در مبحث آزادی زندانیان مشروط حکم به آزادی مشروط نماید. بنابراین در مواردی که محکوم علیه برای بار دوم بمجازات حبس محکوم شود نمیتواند از آزادی مشروط استفاده نماید.

سؤال ۵ - نظریه اینکه برابرقانون مجازات اسلامی (دیات) محکومین به پرداخت دیه حق انتخاب هریک از موارد ششگانه دیات را دارند، حال اگر چنانچه پس از انتخاب نوع دیه، شاکی، (اولیاء دم) عین آن مثلاً عین درهم را خواستار شده و محکوم علیه از پرداخت آن عاجز باشد و همچنین مهلت پرداخت آن هم بگذرد مراجع قضائی در این خصوص چه اقدامی باید بکند.

جواب: باتوجه به تبصره ذیل ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ پرداخت قیمت فقط در صورت تراضی طرفین یا تعذر همه انواع دیات ممکن است و در سایر موارد فقط عین دیه باید پرداخت شود بعلاوه محکوم علیه میتواند در آخرین لحظه که داخل در مهلتهای ماده مرقوم باشد دیه را تأدیه نماید و نیز میتواند با قسط به نحوی که در پایان مهلت های مربوط کل دیه جمع و پرداخت شده باشد تأدیه کند.

سؤال ۶ - آیا منظور از کلمه «ما فوق خود» اشاره شده در ماده ۳۱

قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح شخصی است که اطاعت از وی برای مادون الزامی و دارای ارتباط خدمتی بامادون میباشد یا صرف بالابودن درجه و بدون وجود رابطه خدمتی چه نظامی و انتظامی به نسبت به درجات پایین تر مافوق تلقی و اهانت بوی مشمول ماده قانونی مزبور میگردد.

جواب: منظور از کلمه «ما فوق خود» شخصی است که نسبت به او دارای درجه بالاتر باشد.

سؤال ۷ - نظریه گزارشات مکرر واصله در خصوص مفقود و یابسرقت رفتن پلاک خود روهای دولتی (اعم از پلاک سفید و نظامی) و درخواست یگانهای ذینفع مبنی بر جلوگیری از روند صعودی و تسخت تعقیب قراردادن رانندگان خودروهای مزبور، لذا بمنظور اتخاذ وحدت رویه در رسیدگی، نظریه مستند و مستدل اعلام، آیا مفقود نمودن و یابسرقت رفتن پلاک خود رودولتی دارای وصف جزایی (کیفری) میباشد یا خیر؟ مع الوصف نوع مسئولیت راکبین رامعین و مشخص فرمایند.

جواب: راکبین خودروهای دولتی وظیفه دارند از خودرو و پلاک آنها نهایت مراقبت را برابر مقررات و دستورات صادره معمول دارند و در صورتی که خلاف آن عمل نموده و عمل آنها موجب مفقود شدن و یابسرقت رفتن آنها بشود و یابسخت رفتن آنها بشود و یابسخت رفتن آنها بشود عمل آنها جنبه کیفری خواهد داشت ضمناً در این گونه موارد بمحض مفقود شدن و یابسرقت رفتن پلاک اتومبیل بایستی مراتب بمراجع ذیربط اعلام گردد.

و «درء حدبه شبهه» را حاکم قرارداد و از توسعه دامنه آن جلوگیری نمود.

ثالثاً - افساد فی الارض نمی تواند قابلیت شمول محاربه را داشته باشد، زیرا که این واژه دارای چنان مفهوم گسترده ای است که اکثر جرائم و اعمال انحرافی را شامل می شود و بکار بردن چنین واژه دامنه داری در متون جزائی مغایر با اصول کلی حقوق جزاست. البته همانطور که بعضی از فقها قائلند، من جمله حضرت امام (ره) و مرحوم صاحب جواهر (ره) ارتکاب محاربه باید بر مدار افساد فی الارض باشد تا بتوان یکی از مجازاتهای چهارگانه مزبور را نسبت به مرتکب آن اعمال نمود.

پاورقی:

- ۱- این قول برفقه امامیه به ابن جنید اسکافی نسبت داده شده است، رجوع شود به شرح لمعه، ج ۱۰ صفحه ۲۹۱.
- ۲- مرحوم نجفی (ره) منبع یادشده، ج ۴۱ صفحه ۵۶۷
- ۳- رجوع شود به جواهر الکلام ج ۴۱ صفحه ۵۷۱.
- ۴- تحریر الوسیله، ج ۲ صفحه ۴۴۳.
- ۵- رجوع شود به عبدالقادر عوده منبع یادشده ج - صفحه ۶۴۲ و ۶۴۱.
- ۶- در قانون مجازات سارقین مسلح مصوب ۱۳۳۳ و ۱۳۳۸ مسلح بودن بکنفر از افراد را برای مسئول بودن همه افراد بعنوان سارق مسلح کافی دانسته است.
- ۷- رجوع شود به جواهر الکلام ج ۴۱ - صفحه ۵۷۳ به بعد.
- ۸- در ماده ۲۰۲ ق. حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ آمده بود: «انتخاب هریک از این امور چهارگانه به اختیار قاضی است، ولی در صورتی که اجراء بعضی از مجازاتها دارای مفسده باشد نمیتواند آنرا انتخاب نماید، خواه.....»
- ۹- رجوع شود به جواهر الکلام، ج ۴۱ - ص ۵۲۹ به بعد.
- ۱۰- در ماده ۲۰۶ قانون حدود و قصاص آمده بود: «محارب و مفسد فی الارض در مدت تبعید از رفتن به کشورهای غیر اسلامی ممنوع است» که بلحاظ زائد بودن آن حذف گردیده است ۱۱- کتاب الحدود صفحه ۹۸ و ۹۹.

بخش اول - بررسی تأثیر خواب و بیهوشی در میزان مسئولیت جزایی در قوانین:

قانونگذار در تدوین قوانین جزایی و در مبحث علل رافع مسئولیت کیفری که یکی از موضوعات فرعی حقوق جزای عمومی می باشد و اغلب تحت عنوان حدود مسئولیت جزایی ذکر میشود. صراحتاً در این دو موضوع سخنی به میان نیاورده است، اما آیا عدم عنوان نمودن این موضوعات در قانون بمنزله حذف آنها از لیست علل رافع مسئولیت می باشد؟

در پاسخ باید گفت که عدم پیش بینی صریح آن در مقررات قانونی، مانعی در راه تأثیر آن بوجود نمی آورد زیرا می دانیم که مقررات کلی حقوق جزا، حتی اگر بصورت ماده قانون در نیامده باشد در مواردی که مفید بحال متهم است، مورد عمل قرار می گیرد.^(۱)

مبحث اول - خواب و بیهوشی علل زوال مسئولیت:

بعضی از افراد در هنگام خواب و یا بیهوشی صرف نظر از علت ایجاد آن، فعالیت هایی را انجام داده و یا حتی ممکن است سخنانی بر زبان برانند که دسته ای از آنها می تواند جنبه جزایی داشته باشد یعنی در همان حال مرتکب جرائمی شوند، بحث اینست که میزان مسئولیت این افراد تا چه اندازه خواهد بود؟

مسئلاً قابلیت انتساب در اینگونه موارد مشکل است چرا که فرد در حالت خواب و بیهوشی قوه تمیز خواب و بیدار ندارد و به فرض اینکه این توانایی هم در وی باقی باشد، قادر به کنترل رفتار خود نیست و اراده اش مختل می باشد.

پس از ذکر این مختصر به بررسی قوانین جزایی قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می پردازیم.

بند اول: تا قبل از انقلاب مشروطیت در این دوران بلحاظ عدم وجود مقررات جزایی منسجم و وجود دودسته محکمه برای رسیدگی به جرائم و مشخص نبودن اصول و قواعد جزایی، چنانچه شخصی در خواب و یا حالت اغماء و بیهوشی مرتکب جرمی می گردید اگر کار به محاکم عرفی کشیده می شد، حکام ولایات در این مورد تصمیم گیری می کردند و چنانچه دعوی به محاکمه شرعی واگذار می گردید، حکام شرع، روحانیون و مجتهدین بر اساس ادله فقهی و احکام شرعی قضیه را حل و فصل می نمودند.

بند دوم: در قانون مجازات عمومی سال ۱۳۰۴ و ۱۳۵۲ اصلاحی

قانون مجازات عمومی سابق در بحث از میزان مسئولیت جزایی و علل رافع این نوع مسئولیت، مشمول موضوع مورد بحث نشده و لذا نمی توان در آن قانون جایگاهی پیدانمود.

امداد قانون ۱۳۵۲ اصلاحی که قانونگذار برای اولین بار تحت تأثیر مکتب نشو کلاسیک که در آن زمان در فرانسه طرفداران فراوانی داشت قرار گرفته و با آوردن عبارتی نظیر «اختلال در قوه تمیز و اراده» و تقسیم آن به اختلال تام و نسبی در حقیقت بیان داشته که هر نوع حالتی در روان و جسم انسان بروز کند و با وجود شرایطی موجب اختلال در اراده و تعقل شخص گردد، از مسئولیت جزایی در صورت ارتکاب جرم معاف خواهد بود.

اما زایل شدن مسئولیت با احراز چه شرایطی خواهد بود؟ مطلبی که در مورد خواب در این زمینه نیاز به تفصیل دارد، نوع خواب می باشد.

الف - خواب طبیعی

خواب طبیعی در انسان در اثر خستگی عضلانی و یا دماغی حادث



می شود و امری است طبیعی و فطری که در وجود هرانسانی نهفته است و گریزی از آن نیست و کسی نمی تواند به مخالفت با آن برخیزد، حال چون در این حالت شخص قادر به ادراک و قایعی که پیرامونش می گذرد نمی باشد و قوه اراده مختل گردیده، چنانچه در اثر حرکات غیر ارادی صادره از دست و پای انسان به دیگری صدمه ای وارد شود و یا در خواب راه برود، به بستگان و آشنایان و غیره فحاشی کند و یا افتراء و تهمت ناروا بزند، اقدام به کشتن با وسیله ای که در دسترس قرار دارد بنماید و بطور کلی مرتکب جرم گردد؛ مطابق بند الف ماده ۳۶ قانون مجازات عمومی سال ۱۳۵۲ مسئول شناخته نمی شود.^(۲)

با وضع این ماده این امکان بوجود آمده بود که بسیاری از رفتارها و واقعیات اجتماعی، بهنگام تعیین حد مسئولیت جزایی و اجرای مجازاتها مورد توجه

قرار گیرد. اما در قوانین جزایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی دیگر چیزی به این نام وجود ندارد که در جای خود بحث خواهد شد.

ب - خواب مصنوعی (هیپنوتیزم)
در برخی افراد، این قدرت و توانایی وجود دارد که با استفاده از استعداد و تعلیمات خاص و با تسلط یافتن بر اراده سایرین آنها را بخواب مصنوعی فرو برند، فرد یا افراد هیپنوتیزم شده در این حالت همانند خواب طبیعی فاقد قوه اراده میباشند و زیر نفوذ هیپنوتیزم قرار دارند و بدستور و فرمان او به هرکاری حتی خودکشی، دست می زنند. گاهی از اوقات هیپنوتیزم در درمان بیماری ها و یا روان درمانی بکار گرفته میشود که به آن «هیپنوتراپی» و «هیپنوالیز» اطلاق میشود و گاهی نیز شخص قادر است این عمل را بر روی خود انجام دهد که به آن «اتوهیپنوز» و یا «سلف هیپنوتیزم» میگویند.^(۳)

در همه این حالت ها ممکن است از انجام این عمل، منظور سوئی دنبال شود، بدین معنی که هیپنوتیزم با استفاده از توانایی تسلط بر اراده دیگران، آنها را برای ارتکاب جرم آماده نماید. اما اینکه خواب رونده (سوژه) در این حالت کلاً فاقد مسئولیت جزایی است و یا آنکه با خاطری احتیاطی و بی مبالاتی تاحدی مسئولیت جزایی دارد، بستگی به مورد دارد. یعنی در هر مورد خاص با توجه به شرایط و اوضاع و احوال قضیه بایستی به بررسی پرداخت.

بند سوم: در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۹.

قانون مجازات اسلامی که عیناً از متون فقهی معتبر موجود ترجمه شده و مطابق با نظرات فقهی فقهاء بزرگ میباشند، در مورد مسئولیت جزایی

اشخاص مست تنها در مورد صراحتاً اشاره نموده است، در کتاب سوم مبحث راجع به قصاص ماده ۲۲۵ ضمن ذکر شرایط قصاص در فصل چهارم از باب اول، چنین آورده است:

«هرگاه کسی در حال خواب یا بیهوشی شخصی را بکشد، قصاص نشده و فقط به دیه قتل به ورثه مقتول محکوم خواهد شد؛ و مورد بعدی در کتاب چهارم باب پنجم مبحث موجبات ضمان در ماده ۳۲۳ مقرر میدارد:

« هرگاه کسی در حال خواب بر اثر حرکت و غلتیدن موجب تلف یا ناقص عضو دیگری شود، جنایت او بمنزله خطای محض بوده و عاقله او عهددار میباشد. در قانون دیات مصوب ۶۱/۴/۲۰ و قانون حدود قصاص ۶۱/۶/۳ عین عبارت فوق آورده شده است. از آنجا که بحث جنبه فقهی و شرعی دارد، لذا تفصیل آن در بخش بعدی یعنی نظرات فقهی فقهاء با توجه به ادله شرعی آورده میشود.

مبحث دوم: آیا خواب و بیهوشی میتواند علت تشدید و یا تخفیف مسئولیت گردد؟

در پاسخ باین سؤال در ابتدای امر بایستی قائل به تفکیک میان «خواب و بیهوشی» و «مستی» شد. چراکه در شرح تفصیلی مستی، در پاره ای از موارد که شخص بمنظور ارتکاب جرم مست می کند، در قانون مجازات عمومی سابق (سال ۱۳۵۲) در صورت اثبات این موضوع، صراحتاً قانونگذار حداکثر مجازات را برای مستی ارادی قائل بود. خواه این مستی ناشی از مصرف مشروبات الکلی و یا ناشی از استعمال مواد مخدر بوده باشد و در قانون مجازات اسلامی این تشدید مجازات برداشته شده و علاوه بر مجازات شرب خمر مجازات جرم

ارتکابی مصرحه درقوانین جزایی محکوم میشود ودر بعضی از موارد نیز که مستی بمنظور ارتکاب جرم نباشد و موجب اختلال در قوه تمییز گردد، دادگاه می تواند باتوجه به شرایط و اوضاع و احوال قضیه یک تادودرجه تخفیف دهد (قانون مجازات عمومی سابق) ودر قانون مجازات اسلامی در قتل و ضرب و جرح بایکدرجه تخفیف از عمد به شبه عمد تبدیل میشود و در سایر جرائم، مشمول حد و تعزیر و در صورت سلب اختیار و احراز آن از مجازات معاف و بکلی رافع مسئولیت میباشد.

امادرمبحث خواب و بیهوشی قانونگذار باتوجه به اینکه اصلاً از آنها بعنوان علل رافع مسئولیت نامی نبرده بطریق اولی در مورد تشدید و تخفیف مسئولیت که فرع بر آن است، نیز قاعداً نظری نداده است.

در این مورد برای یافتن پاسخ صحیح و درست وقانع کننده بایستی با استفاده از اصول وقواعد کلی حقوق جزا به تجزیه و تحلیل پرداخت و آنچه که در وادی امر به ذهن خطور میکند، تفاوت میان مستی ازادی و خواب و بیهوشی است که اولی در دسته افعال ازادی قرار می گیرد و خواب و بیهوشی در دسته افعال غیر ازادی، بنابراین درجایی که شخص در حالت خواب اقدام به راه رفتن می کند و ضمن آن خواب می بیند که دیگری به او حمله ور شده، می خواهد او را بکشد و ناخود آگاه با وسیله ای که در دسترس قرار دارد دوستش را که در کنار او خوابیده بقتل میرساند؛ نمی توان او را مسئول دانست. مگر در یک صورت که منطق حکم بداشتن مسئولیت میکند و آن در صورتی است که شخص آگاهی از وضعیت جسمانی خود و حرکاتی که

از او سر میزند دارد، فلذا از باب بی احتیاطی و مسامحه و اینکه میبایستی محل خواب خود را از دیگران جدا نماید، تادر عالم خواب حادثه آفرینی نکند او را قابل سرزنش بدانیم، عبارت دیگر مسئولیت جزایی را بر او تحمیل نمائیم ولو اینکه این اعمال ارتکابی در زمره جرائم غیر عمدی قرار گیرد.

این حکم در مورد هیپنوتیزم و یا خواب مصنوعی نیز تسری دارد، بدین معنا که «خواب رونده» آگاهی دارد و می داند که هدف و منظور «خواب کننده» از انجام این عمل سوء استفاده و بکارگیری وی برای ارتکاب جرم می باشد، بنابراین اگر خود را در اختیار خواب کننده قرار دهد و سپس مرتکب جرم منظور گردد، مثلاً سرقتی را انجام دهد نمی توان او را فارغ از مسئولیت دانست چرا که زوال اراده و اختیار از روی آگاهی وارادی بوده و به حکم قاعده عقلی «الامتناع بالاختیار لا ینافی لاختیار» بایستی به مجازات مقرره برسد و حتی در صورت لزوم مجازاتش تشدید گردد. بطور کلی پاسخی که به سؤال فوق می توان داد، این است که چون این سه موضوع مشابهت زیادی از لحاظ ماهیتی با یکدیگر دارند لذا تا آنجا که ممکن است البته در چهار چوب اصول وقواعد مقررات جزائی، بایستی این سه را بر یکدیگر منطبق نمود و مقررات موجود مصرحه در قانون راجع به مستی را به خواب و بیهوشی نیز تسری داد، مگر در جایی که عملاً این مطابقت امکان نداشته باشد و در این صورت حکم قضیه مطروحه را از منابع و بیافتاوی معتبر فقهی استنتاج واستخراج نمود.



بخش دوم - بررسی مسئولیت اشخاص خواب و بیهوش در فقه:
 بابررسی در متون فقهی و دریک جمع بندی کلی به این نتیجه می رسیم که اسلام نیز همانند سایر مکاتب حقوقی معاصر برای افراد در حال خواب، اصل را بر عدم مسئولیت قرار داده است. بنابراین اگر شخص در خواب با حرکات دست یا پا، دیگری را مجروح و مصدوم کند؛ عمل او ارادی نبوده و فاقد عنصر روانی است و قصاص درباره او اجرائی نمی شود. منتها مذاهب اسلامی هر یک به نوعی خواب و بیهوشی را که ملحق به آن است، تجزیه و تحلیل نموده اند که در دو بحث به ذکر آن می پردازیم.

مبحث اول (نظر علمای شیعه در مسئولیت جزائی نائم و مغمی علیه :

بابررسی در متون فقهی شیعه



اولاً* در هیچ کجا از نوم بنحو مبسوط بحث نشده مگر در باب قصاص نفس و در سایر ابواب فقهی با توجه به حدیث رفع حکم، تکلیف از شخص خواب و یا بیهوشی برداشته می شود. یعنی کلیه اعمال و تصرفاتی که از او صادر می شود در امور مدنی باطل است و در امور جزائی خطا محسوب شده، نمی توان اورا تحت تعقیب قرار داد. در ارتکاب قتل فقها غالباً* در خطئی بودن فعل ارتکابی نائم اتفاق نظر دارند و اختلاف آنها در باب پرداخت دیه که بعنوان نوعی ضمان مالی تلقی میگردد، حادث شده است. در این زمینه چهار نظر وجود دارد که در قانون مجازات اسلامی به ترتیب (مواد ۲۲۵ و ۲۱) یکی از آنها پذیرفته شده و این همان نظر اکثریت فقهای معاصر است که پرداخت دیه توسط عاقله می باشد. اما این نظرات چه هستند؟

۱- عده ای از فقها معتقدند که قاتل باید دیه مقتول را از مال خود بپردازد زیرا که قتل را، قتل شبه عمد فرض کرده اند، با اینکه ازیاب ضمان نفوس است و در ضمان نفوس خود جانی ضامن است و نه عاقله.

۲- عده ای دیگر از فقها معتقدند که هیچ گونه دیه ای برای یا بر عاقله او نمی باشد و دلیلشان اصاله البرائت میباشد و گفته اند اصل یا اقتضاء برائت را در مورد نائم در بردارد.

۳- بعضی از فقها نیز احتمال داده اند که دیه او را بیت المال بپردازد و استنادشان روایات وارده می باشد، از جمله این روایت که می فرماید: «لایطل دم امر مسلم» یعنی خون مسلمان نباید هدر رود.

۴- پاره ای از فقها که در اکثریت بسر می برند و متأخرین نیز به آن معتقدند، پرداخت دیه بوسیله و برعهده عاقله شخص خواب و بیهوش است و مدرک آنها این است که قتل واقع شده چون از نوع خطئی است، یعنی شخص در حال خواب مرتکب قتل یا جرح و صدمه بدنی میگردد؛ نه در فعل خود قاصد است و نه قصد قتل را دارد. بنابراین با توجه به ادله وارده در اینگونه موارد، عاقله ضامن پرداخت دیه می باشد. در کتاب شرح قانون حدود و قصاص تألیف آقای سید محمد حسن مرعشی ضمن بیان مطالب فوق در رد هریک از نظرات اول و سوم اینگونه استدلال نموده اند: (۴)

به ترتیب «... زیرا وقتی قتل شبه عمد است که قاتل قاصد فعل باشد، اما قاصد قتل نباشد و نائم قاصد فعل نیست [و ضمان نفوس در نظر اول] مردود است زیرا بسیاری از اصحاب اولاً* آن را در باب ضمان نفوس نیاورده اند و آنان که در این باب ذکر کرده اند، گفته اند که دیه را باید

عاقله بپردازد.»

«اما وجه سوم که خیر باشد درست نیست. زیرا خیر مزبور، مرسل بوده و استناد به آن نشده و صحتش معلوم نیست... [نظر دوم] درست نیست زیرا روایاتی هست که دلالت بر ضمان قاتل می کنند و با وجود روایات تمسک به اصل درست نیست. [نظر سوم نیز صحیح نمی باشد] زیرا برخلاف ادله ای است که بر ضامن بودن عاقله دلالت می کند.»

فرعی نیز برای خواب در کتب فقهی آورده شده است و آن در مورد دایه است که در حال خواب بر روی کودکی که شیر می دهد بغلطد و کودک بمیرد. فقها در اینجا بر اساس روایات وارده و با استفاده از ادله دیگر اختلاف پیدا کرده اند و دو قول وجود دارد:

۱- عده ای می گویند اگر دایه بچه را به این منظور گرفته و شیر می دهد که دایگی برای او مایه عزت و مباهات باشد، باید دیه را از مال خود بپردازد و این بر اساس روایات وارده از جمله خبر محمد بن مسلم است که میگوید، ابو جعفر علیه السلام فرمود: هر دایه ای که دایگی او به منظور عزت و فخر باشد و آن فرزند در حال خواب به قتل برساند، باید دیه او را از مال خود بپردازد.

۲- بعضی از فقها معتقدند که اگر دایگی بچه را در اثر فقر و تنگدستی پذیرفته است، عهده دار آن عاقله دایه می باشند. چرا که دردنباله خبر مذکور آمده است: اما اگر دایگی او از راه فقر بوده، دیه او بعهده عاقله است.

حضرت آیت... العظمی امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله در قول دوم تردید کرده و می گویند: (۵)

« در عمل به این روایت تردد است و اگر دایگی بخاطر کسب افتخار، بارفع تنگدستی باشد، در هر دو صورت

ظواهر آن است که دیه برعاقله است و مادریه دایه ملحق نمی شود...»
مبحث دوم (نظرات فقهای اهل سنت در مورد مسئولیت نائم و مغمی علیه :

در کتاب المسئولیه الجنائیه تألیف احمد فتحی بهسنی در بیان مفهوم خواب چنین آمده است: (۶)
« النوم هو عجز الادراک والاحساس الظاهر والحواس الباطنه لاسکن فی النوم کما ان الحركات الا رادیه الصادره عن قصد واختیار تتوقف من النائم بخلاف الحركات الطبیعه کالتنفس وغیرها».

ترجمه: خواب عبارتست از ناتوانی شعور و حواس ظاهری در انسان که برخلاف حواس و فعالیت‌های درونی مانند نفس کشیدن و غیر آن از حرکات نمی افتد، اما در خواب حرکات و رفتارهای آزادی که ناشی از قصد و اختیار است، متوقف می شود.»

فقهای اهل سنت میان بیهوشی و نوم تفاوت قائل شده اند و می گویند: اغما در حقیقت مرض است که بر انسان عارض می شود و مرحله ای بالاتراز خواب است و موجب زوال عقل مانند جنون نمیشود و حتی موجب ابطال عبادات نیز می گردد و اما خواب یک حالت طبیعی است و اکثراً واقع می شود و بعضی از پزشکان نیز خوابیدن را ضروری می دانند. در حقیقت اغماء، حالتی شدیدتر از خواب است و قاعداً نتیجه این میشود که حدیث رفع، بطریق اولی آنرا در بر بگیرد. همانطور که شخص خفته تازمانی که افعال و حرکاتش در خواب موجب ضرر به غیر نگردد، هیچگونه مسئولیت برای او قابل تصور نیست. مگر در زمانی که این افعال و تصرفات موجب ضرر گردد، آنگاه تنها از باب ضمان مالی مسئولیت دارد و لا غیر. در مورد مغمی علیه یا شخص

بیهوش یا در نظر گرفتن این نکته که اغماء و بیهوشی بواسطه علت‌های گوناگونی ممکن است بر انسان عارض شود، از جمله مصرف داروهای بیهوش کننده در حین اعمال جراحی و یا ورود صدمه و ضربه به سردر هنگام بازیهای ورزشی یا تصادفات و حوادث ناگهانی؛ و چون ممکن است انسان در طول حیاتش برای یکبار و یا دوبار مبتلاء به آن گردد، لذا ماهیت آن ایجاب می کند که آنرا ملحق به خواب بدانیم و هرگونه حکمی که برای فرد نائم قابل تصور است، بر مغمی علیه نیز فرض شود.

عده زیادی از علمای اهل سنت خواب را به اکراه ملحق دانسته اند. شاید از این جهت که شخص خواب از نوعی ادراک برخوردار است، ولی اختیار در انجام کاری ندارد^(۷) این گفته نمی تواند با مصادیق و عناصر اکراه حتی از دیدگاه خود فقهای اهل سنت تطبیق داشته باشد، چرا که در اکراه حتماً بایستی تهدیدی از سوی مکره نسبت به مکره صورت گرفته باشد و در تعریف اکراه چنین آورده اند: «اکراه اجبار کردن کسی است، دیگری را بر قول، یا فعلی که بدان خشنود نیست و اگر به میل خود بوده آنرا بجانمی آورد.»^(۸)

لذا نمی توان آنرا ملحق به اکراه دانست و اساساً قابل تصور نیست که عملی که از شخص نائم سر می زند، از روی اختیار تلقی شود و بنظر میرسد اینگونه قیاس نمودن قیاس مع الفارق است و هیچ تشابهی فی مابین آنها وجود ندارد، چه به حسب ظاهر و چه در ماهیت این دو موضوع. بنابراین بایستی قائل به این شد که خواب خود مقوله‌ای است متمایز و جدا که بعنوان یکی از علل رافع مسئولیت شناخته شده است.

در بحث فوق، موضوعات سه گانه مستی و خواب و بیهوشی را از دیدگاه



حقوقی و فقهی و علمی مورد بحث قرار دادیم. برای حسن ختام بحث، صلاح دیدیم باب دیگری را بگشائیم و به بحث تطبیقی در این زمینه با استفاده از منابع موجود پردازیم. هر چند که بدون شک نواقص فراوانی در آن مشهود است که پیشاپیش از اساتید محترم پوزش میطلبم.

باب مطالعه تطبیقی:

۱- کلیات: مفاهیم حقوقی بر حسب کشورها و اجتماعات متغیر و متنوع است. حقوق و قواعد ناشی از آن، در کشورهای مختلف برای تنظیم روابط اجتماعی و رفع نیازمندیهای جامعه با توجه به مبانی سیاسی و اقتصادی مذهبی، جغرافیایی وضع می گردد. و از آنجا که احتیاجات جوامع مختلف و هدف نهائی آن متنوع و متفاوت است؛ قواعد و مفاهیم حقوقی نیز قهرآمتفاوت می باشد. یکی از رشته های حقوقی که

امروزه با توجه به پیشرفت سریع صنایع و نزدیکتر شدن اجتماعات از لحاظ روابط اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ایجاد شده و رشد نموده است، حقوق تطبیقی می باشد.

مفهوم کنونی حقوق تطبیقی:
اقتضای این روابط گسترده این است که کشورها و دولتها همدیگر را بهتر بشناسند و این شناسائی، از طریق حقوق تطبیقی یعنی مقایسه حقوق کشورهای مختلف امکان پذیر می باشد.

در حال حاضر امکاناتی برای مطالعات تطبیقی فراهم شده که در گذشته وجود نداشته است و این تسهیلات در جهت گسترش می یابد؛ نخست در جهت آموزش حقوق تطبیقی که این آموزش در همه کشورهای توسعه یافته جای خود را باز نموده، اگرچه ممکن است در کمیت و کیفیت آن بین کشورهای جهان

و دانشگاههای آنها اختلافاتی دیده شود. به هر حال آموزش حقوق تطبیقی بویژه بعد از جنگ دوم جهانی گسترش قابل توجهی پیدا کرده است.

دوم، در جهت افزایش مؤسسات تخصصی تطبیقی که علاوه بر فعالیت درگردآوری منابع و مدارک راجع به حقوق تطبیقی و پژوهش و تسهیل مطالعات فردی، مطالعات گروهی را ممکن می سازد.^(۹)

۲- فایده حقوق تطبیقی: (۱۰)

مارک آنسل درباره فایده حقوق تطبیقی چنین گفته است: اول آنکه حقوق تطبیقی، سیاست حقوقی کشورهای مختلف را روشن نموده و به ما می آموزد که یک نظام حقوقی زنده همواره در حال حرکت است و خود را با تحولات زندگی اقتصادی و اجتماعی هماهنگ میکند. دوم آنکه حقوق تطبیقی به ما امکان

میدهد که شاهد جریانهای بزرگ اصلاح قوانین در سطح بین المللی باشیم.

و در مورد سوم - حقوق تطبیقی به ما نشان می دهد که کشورهای که از نظر توسعه صنعتی، اقتصادی و اجتماعی در سطح مشابهی هستند؛ می توانند از تجربیات یکدیگر در اصلاح قوانین و حل مشکلات موجود استفاده کنند. و بالاخره حقوق تطبیقی یک وسیله و یک مظهر همکاری و تفاهم بین المللی در زمینه حقوقی، از طریق بررسی تطبیقی به شیوه جمعی است که حقوقدانان کشورهای مختلف حتی حقوقدانهای نظامهایی که اختلاف بنیادی دارند را به همکاری با یکدیگر نائل می سازد. این همکاری بویژه برای حل مسائل جدید یا پاسخگویی به نیازمندیهایی که قواعد یا نهادهای قدیم نمی توانند راه حلی برای آن ارائه کنند، چشمگیر است.

پاورقی:

- ۱- حقوق جزای عمومی، دکتر پرویز صانعی، ج دوم صفحه ۶۳.
- ۲- بنیاد ماده ۳۶: « هرگاه محرز شود مرتکب جرم حین ارتکاب... فاقد شعور بوده یا به اختلال تام قوه تمیز یا اراده دچار باشد مجرم محسوب نخواهد شد...»
- ۳- مدبکان هینوتیزم، ترجمه بهزادی انتشارات کابوک، چاپ اول ۱۳۶۴ صفحه ۳ و ۲.
- ۴- کتاب شرح قانون حدود و قصاص، تألیف آفای مرعشی صفحه ۴۰ و ۴۱.
- ۵- تحریر الوسیله، امام خمینی (ره) ج ۲ صفحه ۵۶۱.
- ۶- همان مأخذ، احمد فتحی بهسنی صفحه ۲۳۸.
- ۷- مقارنه و تطبیق در حقوق جزای اسلامی، دکتر علیرضا فیض صفحه ۲۷۱.
- ۸- اصول التشریح الاسلامی علی حسب الله الطبعه الرابع، دارالعارف المصر، ۱۳۹۱ ق ۴ و ۲.
- ۹- مقاله « فایده و روشهای حقوق تطبیقی » دکتر حسین صفائی، مجله دانشکده حقوق تهران، شماره دوازدهم زمستان ۵۱.
- ۱۰- به نقل از همان مأخذ.

بقیه از صفحه ۲۹ (آراه وحدت رویه قضائی)

شماره ۵۶۴ - ۱۳۷۰/۴/۱۸ روزنامه رسمی شماره ۱۳۵۵۹ - ۱۳۷۰/۷/۷ درباره مرجع تجدیدنظر احکام نقض شده

شماره ۵۷۷ - ۱۳۷۱/۷/۲۱ روزنامه رسمی شماره ۱۳۹۰۳ - ۱۳۷۱/۹/۷ رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور درباره ضرر و زیان ناشی از جرم:

شماره ۲۵ - ۱۳۵۵/۱۱/۲۰ روزنامه رسمی شماره ۹۳۸۱ - ۱۳۵۵/۱۲/۱۸ رای هیئت عمومی دیوانعالی کشور درباره عدم شمول مقررات مربوط به تکرار جرم بر محکومیت به جرائم غیر عمدی:

ماده ۵ قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۴ مهرماه ۱۳۶۷ مرجع تجدید نظر احکام دادگاهها را که توسط دیوانعالی کشور نقض شده دادگاه همعرض دادگاه صادر کننده حکم اولی قرار داده است بنابراین دادگاه اولی که صادر کننده حکم منقوض بوده نمی تواند مرجع رسیدگی تجدید نظر پس از نقض حکم باشد؛ هر چند که قاضی جدیدی برای دادگاه مزبور تعیین شده باشد.

احکام دادگاههای کیفری در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم که به تبع امر کیفری صادر می شود به درخواست محکوم علیه و در موارد مصرحه در قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها، مصوب ۲۴ مهرماه ۱۳۶۷ قابل تجدید نظر می باشد و با وصول درخواست تجدید نظر از طرف محکوم علیه، اجرای حکم بر طبق ماده ۱۱ قانون مزبور تا اتخاذ تصمیم مرجع نقض متوقف می گردد. اجرای حکم ضرر و زیان ناشی از جرم هم با درخواست مدعی خصوصی و پس از قطعیت حکم است و در صورت امتناع محکوم علیه اموال او توقیف یا حبس می گردد. بنابراین دستور بازداشت محکوم علیه در ضمن حکم کیفری که به مرحله قطعیت نرسیده برای امکان وصول ضرر و زیان و خسارات مدعی خصوصی صحیح نبوده و استناد دادگاه به ماده ۱۳۹ قانون تعزیرات هم در چنین موردی صحیح نیست.

نظر به اینکه به موجب ماده ۲۴ قانون مجازات عمومی مقررات تکرار جرم نسبت به کسانی قابل اعمال است که از تاریخ قطعیت حکم مجازات قبلی تا زمان اعاده حیثیت یا حصول مرور زمان مرتکب جنحه یا جنایت جدیدی شوند و با توجه به اینکه در ماده ۵۷ قانون مذکور سلب حیثیت و اعاده آن فقط در مورد جرائم عمدی مقرر شده است. نتیجتاً محکومیت به جرائم غیر عمدی از نظر اینکه سالب حیثیت نبوده و زمان اعاده حیثیت ندارد از شمول مقررات مربوط به تکرار جرم خارج خواهد بود.

لطفاً در این قسمت چیزی ننویسید

فرم تقاضای اشتراک (رایه ارسال سازمان قضائی)

شماره اشتراک: _____

ابتدای	تاریخ	محل خدمت	اطلاعات	تقاضای
اشتراک	شماره مجله	دادرس	نام	نام

فوق آن رایه آدرس محل خدمت/محل اقامت

ضمناً به اداره نشریه و کالت می‌دهم حق اشتراک رایه خود را به نحو مقتضی از مزایای اینجانب کسر نمایند.

تلفن تماس: _____ منزل _____ محل کار _____

تاریخ و امضاء متقاضی